

به نام خداوند جان و خرد

جزوه آرایه های ادبی

پایه های دهم یازدهم و دوازدهم

تهیه و تنظیم : غلامرضا بیژنی

فهرست	صفحه
۱ تشبیه	۳
۲ استعاره	۶
۳ مجاز	۱۴
۴ ایهام	۱۶
۵ ایهام تناسب	۱۸
۶ تضاد	۱۹
۷ متناقض نما (پارادوکس)	۱۹
۸ جناس	۲۰
۹ اشتقاق	۲۲
۱۰ اسلوب معادله	۲۲
۱۱ کنایه	۲۴
۱۲ حس آمیزی	۲۴
۱۳ تلمیح	۲۵
۱۴ تضمین	۲۵
۱۵ مراعات نظیر (تناسب)	۲۶
۱۶ لف و نشر	۲۶
۱۷ حسن تعلیل	۲۷
۱۸ اغراق	۲۸
۱۹ واج آرایی	۲۸
۲۰ واژه آرایی (تکرار)	۲۸
۲۱ سجع	۲۹
۲۲ موازنه و ترصیع	۳۰

تشبیه : ادعای همانندی میان دو یا چند چیز : حرف هایم مثل یک تکه چمن روشن بود.

اجزای تشبیه:

(۱) **مشبه:** چیزی که آن را به چیز دیگری ، مانند کرده ایم

(۲) **مشبه به:** چیزی که «مشبه» به آن مانند شده است (آنچه همراه یا بعد از ادات تشبیه بیاید ، **مشبه به است**)

(۳) **ادات تشبیه:** واژه هایی که میان مشبه و مشبه به، پیوند برقرار می کند که برخی از آن ها عبارت است از: چون، چو، همچون، مانند، به سان، مثل به کردار، پنداری، گویی و ...

(۴) **وجه شبه:** صفت مشترک میان «مشبه» و «مشبه به» است . (که در مشبه به، پررنگتر و آشکارتر است)

مثال : حرفهایم مثل یک تکه چمن روشن بود.

مثال:	دلم در بیقارای	چشمه ی سیماب را	ماند
مشبه	وجه شبه	مشبه به	ادات تشبیه

(ادات تشبیه در شعر معاصر)

او به شیوه باران پر از طراوت تکرار بود.

او به سبک درخت میان عافیت نور منتشر می شد.

انواع تشبیه :

(۱) گسترده

از میان رکن های تشبیه، ذکر مشبه و مشبه به ضروری است؛ اما وجه شبه و ادات تشبیه را می توان حذف کرد. به تشبیهی که چهار رکن یا سه رکن را در خود داشته باشد، تشبیه گسترده م ی گویند؛ نمونه های زیر از این نوع هستند:

ساقی به دور باده ی گلگون شتاب کن
شد آخر از نظرم ناپدید مادر بود

(۱) ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد
(۲) مرا ستاره ی صبحی که هر چه کوشیدم
(۳) تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم
(۴) زندگی آتشگهی دیرنده پا برجاست
(۵) کنج قفس چو نیک بیندیشی چون گلشن است مرغ شکیا را

(۲) تشبیه بلیغ (فشرده): تشبیهی که «ادات تشبیه» و «وجه شبه» از آن حذف شده باشد (فقط از «مشبه» و «مشبه به» تشکیل شده است)
تشبیه بلیغ دو نوع است : **الف: تشبیه بلیغ اسنادی :** **ب: تشبیه بلیغ اضافی (اضافه ی تشبیهی)**

الف: تشبیه بلیغ اسنادی : تشبیهی که به صورت جمله ی سه جزئی اسنادی می آید .

مشبه، مشبه به است : یعنی «مشبه» نهاد و «مشبه به» مسند است

مثال : تو دی ماهی و آن دلبر بهار است . تو دی ماه هستی فعل اسنادی نهاد مسند مشبه به
آن دلبر بهار نهاد مسند مشبه به
است فعل اسنادی

مثال : علم دریا است . منم ابر و تویی گلشن . قطره تویی . بحر تویی . تو سرو جویباری . تو لاله ی بهاری

۱	اشکم ولی به پای عزیزان چکیده ام	خارم ولی به سایه ی گل آرمیده ام
۲	آبها، آئینه سرو خرامان تواند	بادها، مشاطه زلف پریشان تواند (مشاطه: آرایشگر)
۳	من سرگشته هم از اهل سلامت بودم	دام راهم شکن طره ی هندوی تو بود
۴	تن خاکی، هدف ناوک دلدوز قضاست	خبر از خویش نداری که کجایی در خواب
۵	چراغ آسمانی بود عقل اندر سر خاکی	ز باد عجب کشتیم این چراغ آسمانی را

ب: تشبیه بلیغ اضافی (اضافه ی تشبیهی): هرگاه مشبه و مشبه به به صورت **مضاف و مضاف الیه** بیایند به آن «اضافه ی تشبیهی» یا «تشبیه بلیغ اضافی» می گویند.

در بیشتر موارد، مضاف «مشبه به» و مضاف الیه «مشبه» است (گاهی نیز مضاف «مشبه» و مضاف الیه «مشبه به» است)

مضاف	مضاف الیه
مشبه به	مشبه
لعل	لب

مضاف	مضاف الیه
مشبه	مشبه به
لب	لعل

نمونه های دیگر:

درخت دوستی، دریای عشق، لب لعل، قد سرو، کیمیای عشق، بار غم، کوه غم، شب ستم، مهد زمین، بنات نبات، دایه ی ابر بهار فراش باد صبا، سیلاب غم، خیل حوادث، لشکر اندوه، حصار بردباری، جویبار خرد، مکتب گیتی، چراغ عقل

۱	گذشت روزگاران بین که دوران شباب ما	در این سیلاب غم دسته گلی شاداب را ماند
۲	لب لعل تو ز خون دل من جام گرفت	سرو قد تو ز آغوش من اندام گرفت
۳	ما کشتی صبر خود در بحر غم افکندیم	تا آخر ازین طوفان، هر تخته کجا افتد
۴	گر زلف پریشان در دست صبا افتد	هر جا که دلی باشد، در دام بلا افتد
۵	هر چند زمین گیر بود دانه ی امید	دست کرم ابر گهربار بلند است

تشبیه مرکب: تشبیهی است که در آن مشبه و مشبه به، ترکیبی از دو یا چند تصویر هستند که با هم ادغام شده اند. وجه شبه نیز در این تشبیه، تصویری مرکب است. (در این تشبیه پیوندی که از ترکیب چند تصویر به وجود می آید، مورد نظر است)

۱	از صحبت مردم دل ناشاد گریزد	چون آهوی وحشی که ز صیاد گریزد
۲	پروا کند از باده کشان زاهد غافل	چون کودک نادان که از استاد گریزد

۳	خیال قامت بر طرف چشمم	چو سروی بر لب جویی نماید
۴	شقایق بر یکی پای ایستاده	چو بر شاخ زمرد جام باده
۵	در خم زلف تو آن خال سیه دانی چیست	نقطه دوده که در حلقه جیم افتادست
۶	و آن قطره باران که برافتد به گل سرخ	چون اشک عروسی است بر افتاده به رخسار
۷	کنیزان و غلامان گرد خرگاه	ثریاوار گرد خرمن ماه
۸	شقایق بر یکی پای ایستاده	چو بر شاخ زمرد، جام باده

تست :

۱	در کدام گزینه، همه ی ترکیب ها « اضافه ی تشبیهی » است؟ (ریاضی ۸۹) (۱) گوشه ی کلاه- روی ماه - روی تعظیم - قبه ی عرش (۲) آبروی بندگان- جمال عشق- اوج بلاغت - تقصیر خویش (۳) دروگر زمان- عصاره ی تاک - شهد فایق - موسم ربیع (۴) بنات نبات- بحر مکاشفت- مهد زمین- تیر مژگان	
۲	در کدام گزینه « تشبیه بلیغ » وجود ندارد؟ (۱) تیرقدی کمان کشی زهره رخی و مهوشی (۲) تا برآمد در جهان آوازه ی زلف و رخس (۳) سیلاب ظلم او در و دیوار می کند (۴) باد در سر چون حباب ای قطره تا کی خویش را	جانت فدا که بس خوشی جان و جهان کیستی کیمیای کفر و دین را روز بازاری نماند خود رسم عدل نیست مگر در جهان برف بشکن از خود، عین دریا کن کمال این است
۳	در کدام گزینه « اضافه ی تشبیهی » وجود دارد؟ (۱) سعی کن نامی درین عالم به گمنامی برآر (۲) گر آن شیرین دهن لب را به شکرخنده بگشاید (۳) ساغر ناکامی از خود آب بر می آورد (۴) هر خم زلف پریشان تو زندان دلی است	ورنه هر نامی که هست اینجا به ننگ آلوده است کف خسرو به خاک تیره ریزد خون شیرین را تشنگی سیراب می سازد گل تبخال را تا نگویی که اسیران کمند تو کمند
۴	در کدام گزینه « اضافه ی تشبیهی » وجود ندارد؟ (۱) شکوه ای نیست ز طوفان حوادث ما را (۲) دوش تا آتش می از دل پیمانه دمید (۳) مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو (۴) آتش است این بانگ نای و نیست باد	دل به دریازدگان خنده به سیلاب زنند نیمشب صبح جهانتاب ز میخانه دمید یادم از کشته ی خویش آمد و هنگام درو هر که این آتش ندارد نیست باد
۵	آرایه تشبیه در کدام بیت بیشتر است؟ (ریاضی ۹۳) (۱) صد خار بلا از دل دیوانه ی ما خاست (۲) ای سیل اشک خاک وجودم به باد ده (۳) سروی است قامت تو از ناز سر کشیده (۴) مرغ دل تا دام زلف و دانه ی خال تو دید	هر روز که بی ساقی گل چهره نشستیم تا بر دل کسی ننشیند غبار من ماهی است عارض تو از نور آفریده طایر اندیشه ام افتاد در دام هوس

استعاره: تشبیهی است که «مشبه» یا «مشبه به» از آن حذف شده باشد.

بر این اساس استعاره، دو نوع است. مصرّحه و مکنیه

مصرّحه: ~~مشبه~~ مشبه به
مشبه حذف می شود و «مشبه به» به دلیل شباهت زیاد و یکسانی جانشین آن می شود.

مکنیه (کنایی): مشبه + ~~مشبه به~~ + نشانه ای از «مشبه به» محذوف

«مشبه به» حذف می شود و «مشبه» همراه با نشانه ای از «مشبه به» محذوف می آید

استعاره ی مصرّحه: (کاربرد کلمه در معنای غیر حقیقی با رابطه شباهت)

(مشبه حذف می شود و «مشبه به» به دلیل شباهت زیاد و یکسانی جانشین آن می شود.)

هرگاه «مشبه به» به دلیل شباهت زیاد و یکسانی به جای «مشبه» به کار رود استعاره ی مصرّحه پذیر می آید برای نمونه هنگامی که می گوئیم «ابر سیاه، دامانی از مروارید بر زمین افشانده»، «مروارید» به جای «قطره ی باران» به کار رفته است زیرا میان مروارید و قطره ی باران در اندازه و درخشندگی و شکل شباهت وجود دارد.

در استعاره، لفظ در معنای غیر حقیقی به کار می رود و رابطه ی معنای حقیقی و غیر حقیقی، شباهت است. تفاوت مجاز و استعاره در همین است. مجاز، کاربرد واژه، در معنای غیر حقیقی آن است

گاهی مجاز بر اساس شباهت است و رابطه و پیوند بین معنای حقیقی و غیر حقیقی، مشابهت است؛ این نوع مجاز را، استعاره می گویند. در اصطلاح ادبی، استعاره، کاربرد واژه ای به جای واژه ای دیگر به دلیل شباهت در ویژگی یا صفتی مشترک است.

مثال: تشبیه: گل ها و سبزه ها مانند خرده شیشه های رنگارنگ هستند
تشبیه: خوشه انگور مانند عقد ثریا است. (عقد: گرن بند)

استعاره: شب را به بوستان با یکی از دوستان اتفاق مبت افتاد؛ موضعی خوش و خرم و درختان درهم؛ گفتی که خرده مینا بر خاکش ریخته و عقد ثریا از تাকش درآویخته.

گل ها و سبزه های رنگارنگ (مشبه) حذف شده و به جای آن خرده مینا آمده است.
خوشه انگور (مشبه) حذف شده و به جای آن عقد ثریا آمده است.

در مثال زیر ، اجزای تشبیه به ترتیب مزف می شود و به استعاره می رسد

(۱) علی مثل نی قلیون لاغر است

مشبه اادات مشبه به وجه شبه

(۲) علی مثل نی قلیون است .

مشبه اادات مشبه به

(۳) علی نی قلیون است .

مشبه مشبه به

(۴) تو شماره تلفن نی قلیون رو داری؟

استعاره از علی

نظامی در بیت زیر به جای تشبیه و برای بیان یک سانی «مشبه» با «مشبه به» سه بار از استعاره بهره برده است

هزاران نرگس از چرخ جهانگرد فرو شد تا برآمد یک گل زرد

مشبه (محذوف)	ادات (محذوف)	مشبه به	وجه شبه (محذوف)
ستاره ها	مانند	نرگس	زیبایی ، فراوانی و درخشندگی
آسمان	مثل	چرخ جهانگرد	شکل و چرخش (به عقیده ی پیشینیان)
خورشید	چون	گل زرد	شکل و رنگ و تک بودن

چو طاووس فلک بگریخت از باغ

به گل چیدن به باغ آمد سیه زاغ

به لحافِ فلک افتاده شکاف

پنبه می بارد از این کهنه لحاف

استعاره های رایج			
۱	ژاله	ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد	وز تگرگ ناز پرور مالش عذاب داد
۲	کمند	همه بندگان موی کردند باز	فرنگیس مشکین کمند دراز
۳	مس	گویند روی سرخ تو ، سعدی ، که زرد کرد ؟	اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم
۴	عمر	دی در گذار بود و نظر سوی ما نکرد	بی چاره دل ، که هیچ ندید از گذار عمر
۵	ستاره	یا ز دیده ستاره می بارم	یا به دیده ستاره می شمرم
۶	سنبل	بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه بان دارد	بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد

تهیه و تنظیم : غلامرضا بیژنی

جزوه آرایه های ادبی

۷

۷	بلبل	خود را بکش ای بلبل ازین رشک که گل را	با باد صبا وقت سحر جلوه گری بود
۸	نرگس	دیر مغان آمد یارم قدحی در دست	مست از می و میخواران از نرگس مستش مست
۹	نرگس	هزاران نرگس از چرخ جهانگرد	فروشد تا برآمد یک گل زرد
۱۰	بت	هر کس که دل به دست بتی داد همچو من	سنگی گرفت و شیشه ی ناموس را شکست
۱۱	لعل	از لعل تو گر یابم انگشتی زینهار	صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد
۱۲	لعل	صوفی از پرتو می راز نهانی دانست	گوهر هر کس از این لعل توانی دانست
۱۳	آهو	یارب آن آهوی مشکین به ختن بازرسان	وان سهی سرو خرامان به چمن بازرسان
۱۴	سرو	سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند	همدم گل نمی شود یاد سمن نمی کند
۱۵	ماه	ماه کنعان من مسند مصر آن تو شد	وقت آن است که بدرود کنی زندان را
		ماهم این هفته برون رفت و به چشم سالی است	حال هجران تو چه دانی که چه مشکل حالی است
۱۶	آفتاب	چون شبم اوفتاده بدم پیش آفتاب	مهرم به جان رسید و به عیوق بر شدم
۱۷	سیل	بیدارشو ای دیده که ایمن نتوان بود	زین سیل دمامد که درین منزل خواب است
۱۸	دُر	گر طمع داری از آن جام مرصع می لعل	ای بسا دُر که به نوک مژه ات باید سفت
۱۹	دُر	شیرین دهان آن بت عیار بنگرید	دُر در میان لعل شکر بار بنگرید
۲۰	شکر	چون بگویی بفشانی گهر از حقّه ی لعل	چون بخندی بنمایی ز شکر مروارید
۲۱	زال	به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو	تو را که گفت که این زال ترک دستان گفت
۲۲	عنقا	عنقا شکار کس نشود دام باز چین	کانجا همیشه باد بدست است باد را
۲۳	آفتاب	چون شبم اوفتاده بدم پیش آفتاب	مهرم به جان رسید و به عیوق بر شدم
۲۴	دریا	چون به دریا می توانی راه یافت	سوی یک شبم چرا باید شتافت
۲۵	رباط	خیمه ی انس مزین بر در این کهنه رباط	که اساسش همه بی موقع و بی بنیاد است
۲۶	بازار	درین بازار اگر سودیست با درویش خرسند است	خدایا منعمم گردان به درویشی و خرسندی
۲۷	آینه	به چشم بصیرت به خود درنگر	تو را تا در آینه زنگار نیست
۲۸	زندان	دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی	یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی
۲۹	کاروانسرا	زین کاروانسرای بسی کاروان گذشت	ناچار کاروان شما نیز بگذرد
۳۰	آتش	از آن به دیر مغانم عزیز می دارند	که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
		آتش است این بانگ نای و نیست باد	هر که این آتش ندارد نیست باد
۳۱	نیستان	کز نیستان تا مرا ببریده اند	از نفیرم مرد و زن نالیده اند
۳۲	خوک	من آنم که در پای خوکان نیزم	مراین قیمتی در لفظ دری را
۳۳	خسرو خاور	سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد	به دست مرحمت یارم در امیدواران زد

۳۴	ترک فلک	بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد	هلال عید به دور قدح اشارت کرد
۳۵	قفس	ای که از این تنگ قفس می پری	رخت به بالای فلک می بری
		چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است	روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم
۳۶	مس	گویند روی سرخ تو ، سعدی ، که زرد کرد ؟	اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم
۳۷	غنچه	جان فدای دهندش باد که در باغ نظر	چمن آرای جهان ، خوشتر از این غنچه نبست
۳۸	غنچه	ای غنچه ی خندان چرا خون در دل ما میکنی ؟	خاری به خود می بندی و ما را ز سروا میکنی ؟
۳۹	شمع	شمع من ! روز نیامد که شبم بفروزی ؟	جان من ! وقت نیامد که به تن باز آیی ؟
۴۰	گل	ای گل خندان من ، سرو خرامان من	من همه ز آن توام گر نه تویی ز آن من
		ای گل خوشبوی من یاد کنی بعد از این	سعدی بیچاره بود بلبل خوش گوی من

استعاره ی مکنیه (کنایی): در این نوع استعاره «مشبه به» ظرف می شود و «مشبه» همراه با نشانه ای از «مشبه به» مفزوف می آید تا مفاد با این نشانه ، «مشبه به» را بیابد. مثال :

(۱) به صحرا شدم عشق باریده بود چنانکه پای من به عشق فرو می شد .
عشق به «برف» تشبیه شده است . و نشانه ی آن «باریدن و فرو رفتن پا در آن» است .

مشبه	ادوات (مفزوف)	مشبه به (مفزوف)	نشانه (وجه شبه) (مفزوف)
عشق	مانند	برف	باریدن و فرو رفتن پا در آن

نکته : استعاره ی مکنیه ای که «مشبه به» آن انسان باشد، «تشخیص» نام دارد.

ابر می گیرد و می خندد از آن گریه ، چمن ابر و چمن (مشبه) مانند انسان (مشبه به مفزوف) می گیرند و می خندند
گریه ی ابر و خنده ی چمن «استعاره ی مکنیه» و تشخیص است
کدام آبله پا عزم این بیابان کرد؟ که خارها همه گردن کشیده اند امروز

نمونه های دیگر

- (۱) گر زلف پریشان در دست صبا افتد هر جا که دلی باشد، در دام بلا افتد
- (۲) آسمان تعطیل است // بادها بیکارند // ابرها خشک و خسیس حق هق گریه ی خود را خوردند

(۳) پروبال دلم در این قفس ریخت

مشبه	مشبه به (مذروف)	نشانه (وجه شبه) (مذروف)	تشخیص
صبا	انسان	داشتن دست	دارد
آسمان	مدرسه / اداره	تعطیل بودن	ندارد
بادها	جوانان	بی کار بودن	دارد
ابرها	انسان	گریستن / خسیس بودن	دارد
دل	پرنده	پر و بال	ندارد

نمونه ی دیگر از استعاره ی مکنیه ، زمانی است که چیزی غیر از انسان مورد خطاب قرار بگیرد (منادا باشد)

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست . نسیم سحر مانند انسان مورد خطاب قرار گرفته است

نسیم سحر (مشبه) انسان (مشبه به مذروف) ای نسیم سحر «استعاره ی مکنیه» و تشخیص است

بعد از واژه ی «ای» ممکن است یکی از حالات زیر وجود داشته باشد

	بعد از واژه ی «ای»	نتیجه	مثال
۱	انسان بیاید	فقط منادا است و آرایه نیست	ای انسان به زندگی معنا بده
۲	غیر انسان در معنی حقیقی بیاید	استعاره ی مکنیه و تشخیص است	امشب ای ماه به درد دل من تسکینی ماه آسمان (استعاره مکنیه و تشخیص)
۳	غیر انسان در معنی غیر حقیقی بیاید (بعد از «ای» استعاره بیاید)	استعاره ی مصرّحه است	دستم نمی رسد که در آغوش گیرم ای ماه به که دست در آغوش می کنی معشوق (استعاره ی مصرّحه)

مثال :

استعاره مصرّحه یا مکنیه ؟		
۱	ای سرو پای بسته به آزادی مناز	آزاده من که از همه عالم بریده ام
۲	بی تو ای سرو روان با گل و گلشن چه کنم	زلف سنبل چه کشم عارض سوسن چه کنم

۳	ای ماه کنعانی ترا یاران به چاه افکنده اند	در رشته پیوند ما چنگی زن و بالا بیا
۴	شب‌ی را با من ای ماه سحرخیزان سحر کردی	سحر چون آفتاب از آشیان من سفر کردی
۵	همه در چشمه مهتاب غم از دل شویند	امشب ای مه تو هم از طالع من غمگینی
۶	تو ای ستاره خندان کجا خبر داری؟	ز ناله سحر و گریه شبانه ما
۷	ای ستاره ها چه شد که در نگاه من ای ستاره ها چه شد که بر لبان او	دیگر آن نشاط و نغمه و ترانه مرد؟ آخر آن نوای گرم عاشقانه مُرد؟

اضافه‌ی استعاری: وقتی «**مشبه به**» حذف شود و یک ویژگی از آن به «**مشبّه**» اضافه شود و به صورت ترکیب اضافی (مضاف و مضاف الیه) بیاید به آن «**اضافه استعاری**» می‌گویند

دست صبا به زلف سمن شانه می زند
ابر بهاری نعره ی مستانه می زند

مضاف	مضاف الیه	
نشانه یا جزیی از «مشبه به» محذوف	مشبه	
دست	صبا	صبا مثل انسان، دست دارد
زلف	سمن	گل سمن مثل انسان، زلف دارد

مثال های دیگر:

۱	کس چو حافظ نگوشد از رخ اندیشه نقاب	تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند
۲	به تیره‌روزی من چشم روزگار گریست	ندانم آن مه تابان چه در کمان دارد
۳	دیده ی عقل مست تو، چرخه ی چرخ پست تو	گوش طرب به دست تو، بی تو به سر نمی شود
۴	چون خزان، بر شاخ و برگ دل مزن	خلق را مسکین و سرگردان مکن
۵	چون خزان، بر شاخ و برگ دل مزن	خلق را مسکین و سرگردان مکن
۶	گاه تنهایی / صورتش را به پس پنجره می چسبانید / شوق می آمد / دست در گردن حس می انداخت / فکر بازی می کرد	

تفاوت اضافه ی تشبیهی و استعاری

۱) در اضافه ی تشبیهی ، مضاف «مشبه به» است اما در اضافه ی استعاری ، مضاف «نشانه ی مشبه به» است

- اضافه ی تشبیهی : مهد زمین
مشبه به
- اضافه ی تشبیهی : خانه ی دل
کل یک مجموعه
- اضافه ی استعاری : چشم زمین
نشانه ی مشبه به (انسان)
- اضافه ی استعاری : پر و بال دل
جزیی از یک مجموعه (پرنده)
- ۲) در اضافه ی تشبیهی ، مضاف «کل یک مجموعه» است اما در اضافه ی استعاری ، مضاف «جزیی از یک مجموعه است»
- ۳) در اضافه ی تشبیهی ، مضاف الیه مستقیماً به مضاف ، تشبیه می شود اما در اضافه ی استعاری ، مضاف الیه ، غیر مستقیم به مضاف تشبیه می شود .

اضافه ی تشبیهی

سیلاب (غم) : دست (انسان) : غم

غم مانند سیلاب است

غم مانند انسان ، دست دارد

اضافه ی اقترانی :

آن است که میان « مضاف » و « مضاف الیه » معنای همراهی و قصد وجود داشته باشد

دست دوستی به سویم دراز کرد : دستی به همراه و به قصد دوستی

با دیده ی احترام می نگریست : دیده ای به همراه و به قصد احترام

سر تعظیم فرو آورد : سری به همراه و به قصد تعظیم

پروردگارا، از حمیت های جاهلانه و که به حریم اجتماع پای تعدی و تجاوز بگذارد، به تو پناه می برم.

وهم چنان روامدار که به خویشتن بیالم و گردن استکبار و افتخار برفرازم

جملگی ملایکه را در آن حالت، انگشت تعجب در دندان تحیر بماند.

تفاوت اضافه ی اقترانی و اضافه ی استعاری

۱) در اضافه ی اقترانی ، مضاف الیه عملی است که مضاف انجام می دهد.

سر تعظیم فرو آورد. **تعظیم** عملی است که « سر » انجام می دهد

۲) در اضافه ی اقترانی ، مضاف مورد نظر است ولی در اضافه ی استعاری «مضاف الیه»

دست روزگار ما را از هم جدا کرد . (اضافه ی استعاری) **دست ادب** بر سینه نهاد . (اضافه ی اقترانی)

۳) بین دو جزء اضافه ی اقترانی (مضاف و مضاف الیه) می توان عبارت « به نشانه ی » را قرار داد و یک جمله سافت.

مثال : « با چشم ادب به من می نگریست » : با پشیمی به نشانه ی ادب به من می نگریست

۴) در اضافه ی استعاری ، اصل استعاره بر پایه تشبیه استوار است ، چون استعاره در واقع تشبیهی است که یکی از طرفین آن ذکر نشود .

اما در اضافه ی اقترانی تشبیهی وجود ندارد

تست	
۱	در کدام گزینه، همه ی ترکیب ها، اضافه ی استعاری است؟ سراسری ۸۹ - تجربی (۱) لب استخر، گل همیشه بهار، سایش بال، عطر الهام (۲) دستِ مهربان مرگ، درخت عزیز، گل خیال، غرفه ی بلند آسمان (۳) سینه ی کویر، آغوش خوشبختی، سقف شب، دست طبیعت (۴) پرنده ی خیال، چشمه ی مواج نوازش، سایه ی پرواز، زبان گویای خدا
۲	در کدام گزینه، همه ی ترکیب ها، اضافه ی استعاری است؟ سراسری ۸۹ - هنر (۱) خصلت طمع، گردن استکبار، بیابان ضلالت، قالب قصیده (۲) جام عافیت، پای تعدی، قدر نعمت، تیه گمراهی (۳) حمله ی حسد، پرده ی عفاف، لجاج شهوت، حوزه ی عاطفی (۴) فریاد هستی، دامن خاک، روح کلام، صولت خشم
۳	؟ آرایه ی «استعاره» در کدام بیت بیشتر است؟ (سراسری ۸۸ - تجربی) (۱) هر کجا نقاش نقش قامت و لعلش کشید جلوه ی طوبی نگر، سرچشمه ی کوثر بین (۲) به خنده از لب خود پُر شکر کنی دامن مرا چو چشم دراندازد از گریبان دُر (۳) به چون تو محشومی بی بها سخن ندهم بده ز لعل شکر بار قند و بستان دُر (۴) چون بگویی بفشانی گهر از حقّه ی لعل چون بخندی بنمایی ز شکر مروارید
۴	در بیت زیر جمعاً چند «استعاره» وجود دارد؟ (سراسری ۸۱ - انسانی) «ژاله از نرگس چکید و برگ گل را آب داد وز تگرگ نازپرور مالش عَناب داد» (۱) دو (۲) سه (۳) چهار (۴) پنج
۵	کدام گزینه «اضافه ی استعاری» است؟ (۱) چشم دل (۲) شاهد مقصود (۳) کوه غم (۴) مهد زمین (سراسری ۷۵ - تجربی)
۶	در کدام گزینه «تشخیص» به کار رفته است؟ (سراسری ۷۵ - انسانی) (۱) اگر ز خلق ملامت و گر ز کرده ندامت کشیدم از تو کشیدم شنیدم از تو شنیدم (۲) به روی بخت ز دیده، ز چهر عمر به گردون گهی چو اشک نشستم، گهی چو رنگ پریدم (۳) چو شمع خنده نکردی مگر به روز سیاهم چو بخت جلوه نکردی مگر ز موی سپیدم (۴) نبود از تو گزیری چنین که بار غم دل ز دست شکوه گرفتم به دوش ناله کشیدم
۷	در مصراع اول کدام بیت همه ی آرایه های کنایه، استعاره و تشخیص به کار رفته است؟ (۱) آواز عاشقانه ی ما در گلو شکست حق با سکوت بود، صدا در گلو شکست (۲) ای داد، کس به داغ دل باغ، دل نداد ای وای، های های عزا در گلو شکست (۳) «بادا» مباد گشت و «مبادا» به باد رفت «آیا» ز یاد رفت و «چرا» در گلو شکست (۴) آن روزهای خوب که دیدیم خواب بود خوابم پرید و خاطره ها در گلو شکست
۸	در کدام گزینه، استعاره به کار رفته است؟ (سراسری ریاضی - ۸۲) (۱) اگر چه جرم کوه گران است تو را دریای رحمت بی کران است (۲) ز عشق، آفاق را پر دود دیدم خرد را دیده خواب آلود دیدم (۳) چنان مشهور شد در خوب رویی که مطلق یوسف مصر است گویی (۴) پس آن بهتر که خود را شاد داری در آن شادی خدا را یاد داری

مجاز: کاربرد کلمه در معنای غیر حقیقی (بین معنای حقیقی و غیر حقیقی رابطه های مختلفی وجود دارد که به آن ها «علاقه می گویند»)

دریافت معنی غیر حقیقی واژه بر اساس «علاقه یا پیوند» بین آن معنا با معنای حقیقی به ذهن می آید و همچنین لازم است «قرینه ای» در کلام باشد تا معنای غیر حقیقی (مجازی) دریافت شود.

علاقه، رابطه و پیوندی است که میان معنای حقیقی و غیر حقیقی یک واژه وجود دارد و قرینه، نشانه ای در کلام است که ذهن خواننده را از معنای حقیقی دور می سازد و به سوی معنای غیر حقیقی آن سوق می دهد.

مثال: در بیت: بر آشت ایران و برخاست گرد همی هر کسی کرد ساز نبرد

واژه «ایران» در معنایی غیر از معنای خودش به کار رفته است. (سپاه یا مردم ایران)

همچنین واژه «بیت» در بیت زیر

به یاد روی شیرین، بیت می گفت چو آتش تیشه می زد، کوه می سفت

معنای حقیقی یا اصلی: کوچ کترین واحد شعر.

معنای غیر حقیقی: سخن شاعرانه. شعر

مهمترین علاقه های مجاز:

۱	مجاز به علاقه ی جزئیّه: جزء را به جای کل می آوریم. پیش دیوار آنچه گویی هوش دار برو ای گدای مسکین در خانه علی زن تا نباشد در پس دیوار گوش که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را
۲	مجاز به علاقه ی کلیّه: کل را به جای جزء می آوریم. ای مادر سر سپید بشنو دست در حلقه ی آن زلف دو تا نتوان کرد این پند سیاه بخت فرزند تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد
۳	مجاز به علاقه ی محلیّه یا ظرف: مملّ یا ظرف چیزی را به جای خود آن ذکر کنیم دل عالمی بسوزی چو عذار برفروزی تو چو آشامیدم این پیمانه را پاک از این چه سود داری که نمی کنی مدارا در افتادم ز مستی بر سر خاک
۴	مجاز به علاقه ی حالیّه: ذکر حال یا مظهر و اراده ی ممل یا ظرف گل در بر و می در کف و معشوق به کام است سلطان جهانم به چنین روز غلام است
۵	مجاز به علاقه ی لازمیّه (همراهی): چیزی به دلیل همراهی همیشگی با چیزی، به جای آن به کار می رود محتاج قصه نیست، گرت قصد خون ماست دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چون رخت از آن توست، به یغما چه حاجت است؟ چندان امان نداد که شب را سحر کند؟

۶	مجاز به علاقه ی سببیّه: سبب پیزی به جای خود آن پیز می آید چند دام از زهد سازی و دم از طاعت زنی ما هم از دام تو دوریم و هم از دم فارغیم خسروی کار گدائی کی بود این به بازوی چو مایی کی بود
۷	مجاز به علاقه ی آلیّه: ابزاری بانشین کاری می شود که با آن ابزار انجام می شود. مثال: ده خدا قلم خوبی داشت . بر آشت عابد که خاموش باش تو مرد زبان نیستی، گوش باش
۸	مجاز به علاقه ی جنس: جنس پیزی را بگویند و خود آن پیز را اراده کنند. بدان آهن که او سنگ آزمون کرد تواند بیستون را بی ستون کرد بگفتا گر کسیش آرد فرا چنگ بگفت آهن خورد و خود بود سنگ
۹	علاقه ی ماکان و مایکون: نگرش به گذشته و آینده چیزی، یعنی نام گذاری چیزی به اسم گذشته ی و آینده آن. ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده آفرین جان آفرین پاک را آنکه جان بخشید و ایمان خاک را گر نخواهد داد من امروز داد آن شاه حُسن دامنش فردا به نزد دادگر خواهم گرفت
۱۰	مجاز به علاقه ی شباهت: همان استعاره مصرحه است هزاران نرگس از چرخ جهانگرد فرو شد تا برآمد یک گل زرد

مثال

۱	هر کجا رندی است در میخانه ای جرعه ای از جام ما نوشیده است
۲	فصل گل گر اشک گلگونت ز سر خواهد گذشت گل به سر خواهی زدن از گلبن بستان عشق
۳	سرم هنوز چنان مست بوی آن نفس است که بوی عنبر و گل ره نمی برد به مشام
۴	گفت: فردا بشنوی این بانگ را نعره ی یا حسرتا، واویلتا
۵	به رختخوابی که پشت سرمان جمع شده بود و حکم پستی داشت، تکیه می دادیم و سعدی می خواندیم
۶	همی برخروشید و فریاد خواند جهان را سراسر سوی داد خواند
۷	الا ای پیر فرزانه مکن عییم ز میخانه که من در ترک پیمانه دلی پیمان شکن دارم

۸	سپید شد چو درخت شکوفه دار سرم	وزین درخت همین میوه غم است برم
۹	سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی	چه خیال‌ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی
۱۴	چو فردا نامه خوانان نامه خوانند	تو را از نامه خواندن ننگت آید
۱۵	زبان درکش ای مرد بسیار دان	که فردا قلم نیست بر بی زبان

ایهام : آوردن کلمه ای که حداقل دو معنی دارد و همه معانی آن در جمله یا بیت پذیرفتنی است .
دی می شد و گفتم صنما عهد به جای آر گفتا غلطی خواجه در این **عهد** وفا نیست

عهد : (۱) پیمان (۲) روزگار - دوره

در این **عهد** وفا نیست : (۱) من به این **عهد** و پیمان ، وفا نمی کنم (۲) در این **دوره** ، وفا وجود ندارد.

۱	نگران	مرغ دل باز هوادار کمان ابرویست	ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد
۲	دور	کس به دور نرگست طرفی نبست از عافیت	به که نفروشد مستوری به مستان شما
		طرفی نبست (بهره ای نبرد)	مستوری نفروشد (ادعای پارسایی و پاکدامنی نکند).
۳	دور از تو	نخواهم دامن مهتر ز دست دل رها کردن	مگر روزی که دور از تو اجل گیرد گریبانم
		چون جام شفق موج زند خون به دل من	با این همه دور از تو مرا چهره ی زردی است
۴	چین	تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او	زان سفر دراز خود عزم وطن نمیکند
۵	مدام	من بسته دام تو، سرمست مدام تو	آوخ که چه دام است این ، یارب چه مدام است آن
		عشقبازی و جوانی و شراب لعل فام	مجلس انس و حریف همدم و شرب مدام
۶	قلب	جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز	باطل در این خیال که اکسیر می کنند
		نقد دلی که بود مرا صرف باده شد	قلب سیاه بود از آن در حرام رفت
۷	روزی	غنیمت دان اگر دانی که هر روز	ز عمر مانده روزی می شود کم
		ای صاحب کرامت شکرانه ی سلامت	روزی تفقدی کن درویش بینوارا
۸	دستان	نبیند روی من زردی به اقبال لب لعلش	بمیرد پیش من رستم چو او دستان من باشد
		تا طره ی طرّارت زد دست به طرّاری	دست همه بربستی فریاد ز دستانت

۹	مردم	نرگس مست نوازشگر مردم دارش	خون عاشق به قدح گر بخورد نوشش باد
۱۰	تاب	چو دست در سر زلفش زنم به تاب رود تاب بنفشه میدهد طرّه مشک سای تو	ور آشتی طلبم با سر عتاب رود پرده غنچه میدرد خنده دلگشای تو
۱۱	لاله	هر کو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نچید	در رهگذار باد نگهبان لاله بود
۱۲	آهو	گر می گریزم از نظر مردمان رهی	عیبم مکن که آهوی مردم ندیده ام
۱۳	قربان	غمزه و ابروی چون تیر و کمان آفت ماست	لیک ترکش نکنم گر همه قربان گردیم
۱۴	دوش	دوش سیلاب غم تا سر زانو بود	امشب ای دوست چه تدبیر که بگذشت ز دوش
۱۵	گلستان	به چه کار آیدت ز گل طبقی خانه زندانست و تنهایی ضلال	از گلستان من ببر ورقی هر که چون سعدی گلستانیش نیست
۱۶	بو	ز آن شراب ناب بی غش ده که اندر صومعه جامه دران رسید گل از بهر داد ما	صوفی صافی به بوی جرعه ای غش میکند زان می دریم جامه به بوی وصال گل
۱۷	منصور	به سخن دعوی حق را نتوان برد از پیش	هر که سر در سر این کار کند، منصور است
۱۸	پروانه	دولت صحبت آن شمع سعادت پرتو	باز پرسید خدا را که به پروانه کیست
۱۹	باز	باز پرسید ز گیسوی شکن در شکنش	کاین دل غمزده سر گشته گرفتار کجاست
۲۰	رخ	و گر گوید نهم رخ بر رخ ماه از اسب پیاده شو بر نطح زمین نه رخ	بگو با رخ برابر کی شود شاه زیر پی پیلش بین شهمات شد نعمان
۲۱	رود	کیست حافظ تا ننوشد باده بی آواز رود	عاشق مسکین چرا چندین تحمل بایدش؟
۲۲	پرده	چه ره بود این که زد در پرده مطرب چه ساز بود که در پرده می زد آن مطرب	که می رقصند با هم مست و هشیار که رفت عمر و هنوزم دماغ پر ز هواست
۲۳	شیرین	رحمت نکند بر دل بیچاره فرهاد غرق خون بود و نمی مرد ز حسرت فرهاد آواز تیشه امشب از بیستون نیامد	آن کس که سخن گفتن شیرین، نشنیده است خواندم افسانه شیرین و به خوابش کردم گویا به خواب شیرین فرهاد رفته باشد
۲۴	عصر	جدول های خالی پارک های این حوالی	پرسه های بی خیالی نیمکت های خماری
۲۵	دوراندیش	ای دمت عیسی! دم از دوری مزین	من غلام آنکه دوراندیش نیست
۲۶	رسیدن	طوفان رسید و برگ و برم را به باد داد	پیش از رسیدن دل کالی که داشتم

ایهام تناسب: آوردن کلمه ای که حداقل دو معنی دارد اما فقط یکی از معانی آن در جمله کاربرد دارد و معنی دیگر آن با کلمه یا کلماتی از شعر تناسب دارد.

مثال:

- (۱) گویند **روی** سرخ تو ، سعدی که زرد کرد ؟ اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم
روی: (۱) صورت (معنی اصلی) (۲) فلز روی (تناسب با مسم و زر که فلز هستند)
- (۲) **ماه**م این هفته برون رفت و به چشم سالیست حال هجران تو چه دانی که چه مشکل حالیت
ماه: (۱) معشوق (معنی اصلی) (۲) ماه آسمان (۳) سی روز (تناسب با هفته و سال)

تفاوت ایهام و ایهام تناسب:

در **ایهام** هر دو معنی پذیرفتنی است اما در **ایهام تناسب** فقط یک معنی پذیرفتنی و معنی دیگر با یکی از واژه های بیت متناسب است .

دیشب صدای تیشه از بیستون نیامد گویا به خواب شیرین فرهاد رفته باشد **شیرین : ایهام**
 چرا ملامت خواجو کنی که چون فرهاد به پای دوست در افکند جان شیرین را **شیرین : ایهام تناسب**

نمونه های دیگر:

۱	روی خوبت آیتی از لطف، بر ما کشف کرد	زان زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما
۲	تا نیابد ز رخت شمع فلک پروانه	روشنایی ندهد گنبد مینایی را
۳	زهره سازی خوش نمیسازد مگر عودش بسوخت	کس ندارد ذوق مستی می گساران را چه شد
۴	چون شبنم اوفتاده بدم پیش آفتاب	مهرم به جان رسید و به عیوق بر شدم.
۵	گر هزار است بلبل این باغ	همه را نغمه و ترانه یکی است
۶	هندو به پیش خال تو باشد به چاکری	مهر رخ تو راست مه و زهره مشتری
۷	به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو	تو را که گفت که این زال ترک دستان کرد

۸	هنر بیار و زبان آوری مکن سعدی	چه حاجت است که گوید شکر که شیرینم
۹	مرا شکر منه و گل مریز در مجلس	میان خسرو و شیرین شکر کجا گنجد
۱۰	فرهاد صفت خواجه دور از لب شیرینت	فریاد و فغان هردم در کوه دراندازد

تضاد یا طباق : هرگاه شاعر یا نویسنده ، دو کلمه ی متضاد را به گونه ای هنری به کار برد، به آن آرایه تضاد (طباق) می گویند

۱	در نیابد حال پخته هیچ خام	پس سخن کوتاه باید؛ والسّلام
۲	گفتی به غم بنشین یا از سر جان برخیز	فرمان برمت جانا بنشینم و برخیزم
۳	دوستان و دشمنان را از تو روز رزم و بزم	شانزده چیز است بهره، وقت کام و وقت کار
	نام و ننگ و فخر و عار و عز و ذل و نوش و زهر	شادی و غم، سعد و نحس و تاج و بند و تخت و دار
۴	وفا نکردی و کردم، جفا ندیدی و دیدم	شکستی و نشکستم، بریدی و نبریدم
۵	نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد	عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد

متناقض نما (پارادوکس) : ترکیب دو واژه یا دو معنی متضاد در کلام، به گونه ای که آفریننده زیبایی باشد

(الف) پارادوکس ترکیبی (ب) پارادوکس معنایی

(الف) پارادوکس ترکیبی یعنی پارادوکس به صورت ترکیب وصفی، ترکیب اضافی، اسم مرکب و صفت مرکب است
مثل ترکیب های «فراب آباد»، «سلطنت فقر» ، «مجمع پریشانی»، «فریاد بی صدا»، «دولت فقر» و «باغ بی برگی» در ابیات زیر:

- ۱) بیا بیا که زمانی ز می خراب شویم
 - ۲) اگر سلطنت فقر بیخشد ای دل
 - ۳) جمع کن به احسانی حافظ پریشان را
 - ۴) کوش ترحمی کو کز ما نظر نپوشد
 - ۵) دولت فقر خدا یا به من ارزانی دار
 - ۶) باغ بی برگی خنده اش خونی است اشک آمیز
- مگر رسیم به گنجی در این خراب آباد
کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی
ای شکنج گیسویت مجمع پریشانی
دست غریق یعنی فریاد بی صدایم
کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

(ب) **پارادوکس معنایی:** معنا و مفهوم سخن دارای پارادوکس و تناقض است و تناقض از مفهوم آن درک می شود

- (۱) حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی
(۲) خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد
(۳) یارب به که شاید گفت این نکته که در عالم
- من از آن روز که در بند توام آزادم
به آب دیده و خون جگر طهارت کرد
رخساره به کس نمود آن شاهد هر جایی
- آزادی در بند
با خون وضو گرفتن
ندیدن چهره شاهد هر جایی

۱	کی شود این روان من ساکن	این چنین ساکن روان که منم
۲	رسیده است به معراج، اوج پستی ما	هزار پایه کم از نیستی است هستی ما
۳	سعی کن نامی درین عالم به گمنامی بر آر	ورنه هر نامی که هست اینجا به ننگ آلوده است
۴	از چراغان خلوت گورش شود تاریکتر	هر که زیر خاک با خود دیده بینا نبرد
۵	نشاط از غم، غم از شادی طلب گر بیشی داری	که برق خنده رو در ابر گریان جایگاه دارد
۶	با زمین گیری سپهر گرم رفتاریم ما	همچو مرکز پای بر جاییم و سیاریم ما
۷	ما دماغ خشک را از باده روشن کرده ایم	بارها این شمع را از آب روشن کرده ایم
۸	غم عالم چه حد دارد به گرد عاشقان گردد؟	نمی باشد به غیر از بی غمی اینجا غمی دیگر
۹	خضر وقت خود شدم چون سرو از بی حاصلی	برگ بی برگی عجب خرم بهاری داشته است
۱۰	تحفه جرمی به دست آور که در دیوان عفو	جان معصومان ز جرم بی گناهی می تپد

فرق متناقض نما و تضاد

تضاد آوردن دو امر متضاد است؛ بدون آنکه متناقض هم باشند؛ مانند: علی پیر است و حسین جوان
اما در متناقض، تضاد در یک امر است؛ نه دو امر؛ او پیرمردی جوان بود

تضاد یا طباق یعنی اینکه سخور واژگانی را که در معنی با هم ناسازی و ناسازگاری دارند، در سخن بیاورد برای مثال، وقتی بگوییم
«بعضی از بچه ها خواب و بعضی بیدار بودند»، بین «خواب» و «بیدار» آرایه تضاد است.

اما پارادوکس، جمع دو امر متضاد با هم است؛ مثلاً اگر بخواهیم از همان تضاد بالا پارادوکس بسازیم؛ بدین گونه است:
خفتگان بیدار (برای اصحاب کهف) یا آنها خفتگانی بیدار بودند.

جناس: استفاده از واژه هایی که ظاهر یکسان و معنای متفاوتی دارند

انواع جناس: (الف: جناس تام - ب: جناس ناقص: ۱- اختلافی ۲- حرکتی ۳- افزایشی)

الف: جناس تام: واژه ها از نظر ظاهری کاملاً یکسان و از نظر معنایی متفاوت هستند.

خرامان بشد سوی آب روان (جاری) چنان چون شده باز جوید روان (روح - جان)

پروا، نه که پروانه صفت گرد تو گردم پروانه ی پروانه صفت سوختم ده

جناس تام	
۱	مگر می نبینی که دد را و دام نینداخت جز حرص خوردن به دام
۲	جز این نیست پیدا که انسان دلی است که او هست باقی و باقی فناست
۳	جهان جهان را به شادی گذار مکن خویشتن را به غم مضطرب
۴	و گر گوید نهم رخ بر رخ ماه بگو با رخ برابر چون شود شاه
۵	از خطر خیزد خطر زیرا که سود ده چهل برنبندد گر بترسد از خطر بازارگان
۶	طریقی فرا پیش گیر و رهی همی رو که از قید هستی رهی
۷	گر چین سر زلف تو مشاطه گشاید عطار به یک جو نخرد نافه ی چین را
۹	نرگس افسونگرش آهو شده مستی آهو برش آهو شده
۱۰	بردوخته ام دیده چو باز از همه عالم تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است
۱۱	گدا را چو حاصل شود نان شام چنان خوش بخسبد که سلطان شام

ب: جناس ناقص: (اختلافی، افزایشی، حرکتی)

اختلافی: کلمات در یک حرف متفاوت باشند. دشت - دست نام - نار

افزایشی: یکی از کلمات یک حرف بیشتر داشته باشد کار - کارد

حرکتی: کلمات در حرکت (مصوت) متفاوت هستند. گل گل

۱	شکر کند چرخ فلک، از ملک و مُلک و ملک کز کرم و بخشش او، نور پذیرنده شدم
۲	گرم باز آمدی محبوب سیم اندام سنگین دل گل از خارم بر آوردی و خار از پا و پا از گل
۳	ای گدایان خرابات خدا یار شماست چشم انعام مدارید ز انعامی چند
۴	دل من هست از این بازار بیزار قسم خواهی به دادار و به دیدار
۵	بدان گه که خیزد خروش خروس ز درگاه برخاست آوای کوس
۶	درست است پاسخ ولیکن درشت درستی درشتی نماید نخست
۷	سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند همدم گل نمی شود یاد سمن نمی کند
۸	زاهد و عجب نماز و من و مستی و نیاز تا تو را خود ز میان با که عنایت باشد
۹	موجها خوابیده اند آرام و رام طبل توفان از نوا افتاده است
۱۰	سخن آب زبهر دل من گوی که جویم بنشین بر لب این جو که دگر بحر نجویم

نکاتی درباره ی جناس :

(۱) اگر معنی دو واژه یکسان باشد ، جناس وجود ندارد .

مشو دل بسته ی هستی که دوران
هرآن را زاد ، زاد از بهر کشتن
درد بی عشقی ز جانم برده طاقت ، ورنه من
داشتم آرام تا آرام جانی داشتم
گر تو را آهنگ وصل ما نباشد گو مباش
دوستان را جز به دیدار تو هیچ آهنگ نیست
(۲) ممکن است نوع واژه (اسم ، فعل ، حرف ، صفت و ...) متفاوت باشد .

نه سایه دارم و نه بر بیفکنندم و سزاست
اگر نه بر درخت تر کسی تبر نمی زند
اگر چه باد صبا روح پرور است به لطف
به گرد لطف تو کی می رسد ، فدای تو باد

(۳) حروف الفاقی ، هنگام بررسی جناس حذف می شود ؟

- (۱) سعدی که داد وصف همه نیکوان بداد عاجز بماند در تو زبان فصاحتش
- (۲) نیک خواها در آتشم بگذارش وین نصیحت مکن که بگذارش
- (۳) خرم تن او که چون روانش از تن برود سخن روان است
- (۴) دستم نداد قوت رفتن به پیش دوست چندی به پای رفتم و چندی به سر شدم

اشتقاق : هم ریشه بودن واژه ها در حروف اصلی را « اشتقاق » می نامند، این هم ریشگی و تکرار واج ها بر موسیقی سخن می افزاید.

۱	ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد	دل رمیده ی ما را انیس و مونس شد
۲	اگر تو فارغی از حال دوستان ، یارا	فراغت از تو میسر نمی شود ما را
۳	من که باشم در آن حرم ، که صبا	پرده دار حریم حرمت اوست
۴	ز مشرق سر کوی ، آفتاب طلعت تو	اگر طلوع کند طالعم همایون است
۵	گر تیغ برکشد که محبان همی زنم	اول کسی که لاف محبت زند منم

اسلوب معادله

در اسلوب معادله، شاعر پیام اصلی را در یک مصراع می آورد و برای ملموس و محسوس تر کردن آن، بدون استفاده از ادات تشبیه، به موضوعی محسوس و مادی در قالب «تشبیه» اشاره می کند و تقریباً می توان بین دو مصراع «همان گونه که» قرارداد و معنای درستی از آن برداشت و استنباط نمود، مانند نمونه های زیر:

عیب پاکان زود بر مردم هویدا می شود (همان گونه که) موی اندر شیر خالص زود پیدا می شود

می توان از عالم افسرده دل برداشت زود (همان گونه که) از تنور سرد می گردد به گرمی نان جدا

بنیاد اسلوب معادله بر «تشبیه» استوار است؛ به عبارتی دیگر، معادل تشبیه است، مانند نمونه های زیر:

« خاکساران از بلای آسمانی ایمنند ماهی زیر زمین را کس نمی‌آرد به دام »

خاکساران = ماهی زیر زمین ایمنی از بلای آسمانی = به دام نیامدن

« آه را گر بُود اشکی به قفا نیست عجب باد را خاصیت آن است که باران آرد »

اشک بعد از آه = باران بعد از باد

آدمی پیر چو شد، حرص جوان می‌گردد خواب در وقت سحرگاه، گران می‌گردد

زیاد شدن حرص در پیری پیری = دل چسب شدن خواب نزدیک سحر

شرایط اسلوب معادله

(۱) به ظاهر هیچ ارتباط معنایی بین دو مصراع نیست.

(۲) می‌توان جای دو مصراع را عوض کرد یا بین دو مصراع علامت (=) گذاشت.

(۳) می‌توان بین دو مصراع عبارت (همانطوری که - همان‌گونه که) آورد.

(۴) دو مصراع کاملاً از لحاظ نحوی مستقل باشند و هیچ حرف ربط یا شرط یا چیز دیگری آن‌ها را به هم مرتبط نکند.

اگر در آغاز مصراع دوم، یکی از حروف ربط وابسته‌ساز «که، تا، زیرا و چون» بیاید، به گونه‌ای که معنا و مفهوم مصراع اول را به مصراع دوم وابسته سازد، اسلوب معادله نیست، مانند نمونه‌های زیر که اسلوب معادله نیستند:

«مرا چگونه نباشد حضور عیش و فراغ که زخم بر سر زخم است و داغ بر سر داغ»

«زاهد از کوچه‌ی رندان به سلامت بگذر تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند»

اما اگر در آغاز مصراع دوم، یکی از حروف ربط بیاید ولی مفهوم مصراع اول را به مصراع دوم وابسته نکند می‌تواند اسلوب معادله باشد:

دل ز قید جسم چون آزاد گردد و اشود چون حباب از خود کند قالب تهی، دریا شود

دیده بستن ز جهان فیض و گشایش دارد چون گدا کور شود برگ و نوایی بینی

۱	آدمی پیر چو شد، حرص جوان می‌گردد	خواب در وقت سحرگاه، گران می‌گردد
۲	می‌رسد آزار بدگوهر به نزدیکان فزون	زخم اول از نیام خود بود شمشیر را
۳	دل چو شد غافل ز حق فرمان پذیر تن بود	می‌برد هر جا که خواهد اسب، خواب آلوده را
۴	لازم پیری است صائب، برگ ریزان حواس	پیش ره نتوان گرفتن لشکر بشکسته را
۵	شاه و گدا به دیده‌ی دریادلان یکی است	پوشیده است پست و بلند زمین در آب

کنایه: کنایه در لغت به معنای پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح ادبیات فارسی، ترکیب یا جمله‌ای است که مراد گوینده معنای ظاهری آن نباشد، اما قرینه‌ای هم که ما را از معنای ظاهری متوجه معنای باطنی می‌کند، وجود نداشته باشد بنابراین کنایه، ذکر مطلبی و دریافت مطلبی دیگر است. مانند ترکیبات زیر

- (۱) هفت خط : کنایه از نهایت نیرنگ بازی است
(۶) گرسنه چشم بودن : از حریص بودن
- (۲) آب به آسیاب دشمن ریختن : یاری کردن دشمن
(۷) سپر انداختن : تسلیم شدن
- (۳) خیمه زدن : از اقامت کردن
(۸) کمر بستن : آماده بودن
- (۴) باد در قفس کردن : کار بیهوده انجام دادن
(۹) چشم داشتن : توقع و انتظار داشتن
- (۵) ساعت شماری : انتظار کشیدن
(۱۰) آسمان جل : فقیر، بی چیز

۱	دامن مفشان از من خاکی که پس از من	زین در تواند که برد باد غبارم
۲	جان می رسد به لب ، من شیرین کلام را	تا حرف تلخی از دهن یار می کشم
۳	در گوهر جان بنگر اندر صدف این تن	کز دست گران جانی انگشت همی ساید
		« انگشت ساییدن کنایه از حسرت خوردن »
۴	ای از حیای لعل لب گشته آب می	خورشید پیش آتش روی تو کرده خوی

حس آمیزی: آمیختن دو یا چند حس است در کلام؛ به گونه‌ای که با ایجاد موسیقی معنوی به تأثیر سخن بیافزاید. عبارت‌هایی چون «خبر تلخ»، «قیافه ی بانمک» نمونه‌هایی از حس آمیزی در ادبیات عامیانه است که در آن‌ها حس شنوایی، بینایی و چشایی با هم آمیخته شده است. نقطه اوج حس آمیزی در شعر فارسی، اشعار بیدل دهلوی و صائب تبریزی و سهراب سپهری است.

۱	به ترانه های شیرین به بهانه های رنگین	بکشید سوی خانه مه خوب خوش لقا را
۲	حلاوت سخن تلخ را ز عاشق پرس	ز ماهیان بطلب طعم آب دریا را
۳	زان لب که مژده ی نفسش آب زندگی است	دشنام تلخ هم به دعاگو نمی رسد
۴	بی چشمه ی نوشی نشود ناله گلو سوز	شیرین سخنی نی ز لب یار کشیده است
۵	محروم اگر شدم ز سر کوی او چه شد	از گلشن زمانه که بوی وفا شنید

تلمیح : در آن نویسنده یا گوینده در ضمن نوشتار یا گفتار خودش به آیه، حدیث، داستان، یا مثل معروفی اشاره داشته باشد.

۱	نازم خیال خاتم لعلت که هم چو جم	آفاق را کشید به زیر نگین مرا
۲	آهی روان به کشور بلقیس کرده ام	پیک صبا روانه ی شهر سبا بین
۳	نبیند روی من زردی به اقبال لب لعلش	بمیرد پیش من رستم چو او دستان من باشد
۴	بیستون کندن فرهاد نه کاری است شگفت	شور شیرین به سر هر که فتد کوه کن است
۵	مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو	یادم از کشته ی خویش آمد و هنگام درو

تضمین: از آرایه‌های ادبی و به معنی آوردن آیه، حدیث، یا سخن مشهور در بین سخن است. هم‌چنین، اگر شاعر، تمامی مصراع یا بیتی را از شاعری دیگر در سخن خود بیاورد، تضمین خوانده می‌شود. اگر شاعر یا نویسنده‌ای مثلی را که پیش از وی رواج داشته، در میان نوشته یا سروده خود بیاورد نیز تضمین خوانده می‌شود. آوردن آیه قرآن یا حدیث «**اقتباس**» و «**درج**» نیز خوانده شده است.

۱	چه خوش گفت فردوسی پاک زاد «میازار موری که دانه کش است تضمین سعدی از شعر فردوسی	که رحمت بر آن تربت پاک باد که جان دارد و جان شیرین خوش است»
۲	چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت	شیوه ی جنات تجری تحتها الأنهار داشت
۳	گل در لحاف غنچه خوش خفته بد سحرگه	باد صبا بر او خواند «یا ایها المزمّل».
۴	زینهار! از قرین بد زینهار	"وقنا ربنا عذاب النار"
۵	تضمین زیبای شهریار از شعر سعدی (مسمط تضمینی) ای که از کلک هنر نقش دل انگیز خدایی گفته بودی جگرم خون نکنی باز کجایی "عهد نابستن از آن به که ببندی و نیایی"	حیف باشد مه من کاین همه از مهر جدایی "من ندانستم از اول که تویی مهر و وفایی"
۶	چو رسی به طور سینا «ارنی» مگو و بگذر مأخوذ از آیه «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ...» هرگز نخواهی دید مرا و مجازاً به معنی خودستائی باشد.	که نیززد این تمنا به جواب «لن ترانی» هرگز نبینی مرا.
۷	خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم	کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی
۸	بهر این فرمود رحمان ای پسر	کل یوم هو فی شأن ای پسر
۹	مه من نقاب بگشا ز جمال کبریایی شده انتظارم از حد، چه شود ز در درآیی چه کنم که هست اینها گل باغ آشنایی هاتف اصفهانی بیتی از غزل فخرالدین عراقی را تضمین کرده است.	که بتان فروگذارند اساس خودنمایی «ز دو دیده خون فشانم ز غمت شب جدایی»

مراعات نظیر (تناسب)

آوردن واژه هایی در سخن که با یکدیگر ارتباط معنایی داشته باشند.

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت برآید که ما خاک باشیم و خشت

۱	مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو	یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
۲	ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد	چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد
۳	ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند	تاتوانی به کف آری و به غفلت نخوری
۴	شعاع آفتابم من، اگر در خانه ها گردم	عقیق و زر و یاقوتم، ولادت ز آب و طین دارم
۵	دردی است درد عشق که هیچش طیب نیست	گر دردمند عشق بنالد، غریب نیست

لفّ و نشر: آوردن چند واژه در بخشی از کلام که توضیح آنها در بخش دیگر آمده است

هرگاه دو یا چند جزء از کلام بدون توضیحی در پی هم بیایند (لفّ) و آن گاه توضیحات مربوط به هر یک از آن ها (به همان تعداد) در پی آن ها آورده شود (نشر) آرایه ی لفّ و نشر شکل می گیرد.

نمونه: «افروختن و سوختن و جامه دریدن پروانه زمن، شمع زمن، گل زمن آموخت»
(پروانه از من سوختن را، شمع از من افروختن را و گل از من جامه دریدن را آموخت.)

۱	«برید و درید و شکست و بیست» ۱ ۲ ۳ ۴	به روز نبرد آن یل ارجمند ۱ ۲ ۳ ۴ به شمشیر و خنجر به گرز و کمند ۱ ۲ ۳ ۴ یلان را سر و سینه و پا و دست ۱ ۲ ۳ ۴
۲	حدیث زلف و دهان تو جز تو با که بگویم	که قصّه ای است مطوّل حکایتی است نهانی
۳	فرو رفت و بر رفت روز نبرد	به ماهی نم خون و بر ماه، گرد
۴	«پروانه ز من، شمع ز من، گل ز من آموخت	افروختن و سوختن و جامه دریدن»
۵	ای که با زلف و رخ یار گذاری شب و روز	فرصت باد که خوش صبحی و شامی داری
۶	ای نور چشم مستان در عین انتظارم	چنگی حزین و جامی، بنواز یا بگردان

۷	در باغ شد از قد و رخ و زلف تو بی آب	گلبرگ تری، سرو سهی سنبل سیراب
۸	چو آینه است و ترازو، خموش و گویا، یار	ز من رمیده که او خوی گفت و گو دارد
۹	از بس که کوتاه است و سیه زلف یار من	گویایی که روز من بود و روزگار من
۱۰	دل و کشورت جمع و معمور باد	ز ملکت پراکندگی دور باد

حسن تعلیل : آوردن علتی ادبی و غیر واقعی برای امری، به گونه ای که بتواند مخاطب را قانع کند .

نکته : در ابیاتی که « حسن تعلیل » وجود دارد معمولاً «از آن (به معنی با این دلیل)، دانی و تا (به معنی برای اینکه) وجود دارد

۱	خبر چشم تر من که رسانید به ابر	که به تعجیل تمام از سر دریا برخاست
۲	بس که حرف حق کسی در دهر نتواند شنید	گیرد اول در اذان گفتن مؤذن، گوش را
۳	چو سرو از راستی بر زد علم را	ندید اندر جهان تاراج غم را
۴	تا چشم تو ریخت خون عشاق	زلف تو گرفت رنگ ماتم
۵	هنگام سپیده دم خروس سحری	دانی که چرا همی کند نوحه گری
	یعنی که نمودند در آئینه صبح	کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری
۶	باران همه برجای عرق می چکد از ابر	پیداست که از روی لطیف تو حیا کرد
۷	دلم خانه مهر یار است و بس	از آن می نگنجد در آن کین کس
۸	دانی چرا در سیر خود برخویش می لرزد قلم؟	ترسد که ظلمی را کند در حق مظلومی رقم
۹	در هر طرف زخیل حوادث کمین گهی است	زان رو عنان گسسته دواند سوار عمر
۱۰	گل از شوق تو خندان در بهار است	از آتش رنگ های بی شمار است

اغراق : در وصف و طرح یا ذمّ کسی یا بیان چیزی زیاده روی کنند و آنچه را وجود دارد، بیش از آنچه هست، جلوه دهند.

۱	گر برگ گل سرخ کنی پیرهنش را	از نازکی آزار رساند بدنش را
۲	مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری است	یا شب و روز به جز فکر توام کاری است
۳	هر شبمی در این ره صد بحر آتشین است	دردا این معما شرح و بیان ندارد
۴	بگزار تا بگریم چون ابر در بهاران	کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران
۵	زسم ستوران در آن پهن دشت	زمین شش شد و آسمان گشت هشت
۶	شود کوه آهن چو دریای آب	اگر بشنود نام افراسیاب
۷	ذکر رخ و زلف تو دلم را	وردی است که صبح و شام دارد

واج آرایی : تکرار یک یا چند واج صامت یا مصوت در شعر یا در نثر است، به گونه‌ای که آفریننده موسیقی درونی باشد

۱	خواب نوشین بامداد رحیل	باز دارد پیاده را ز سیل
۲	خیزید و خز آرید که هنگام خزان است	باد خنک از جانب خوارزم وزان است
۳	خیال خال تو با خود به خاک خواهم برد	که از خیال تو خاکم شود عبیر آمیز
۴	چگونه سایه ی سیاه سرکشم	اسیر دست آفتاب می شود
۵	رشته ی تسبیح اگر بگسست معذورم بدار	دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود
۶	شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی	غنیمت است چنین شب که دوستان بینی
۷	آن ابر درّ ر بار ز دریا که بر آید	پر کرده ز در و درم و دانه دهان را
۸	بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است	بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

واژه آرایی (تکرار) : تکراریک واژه آنگونه که بر تأثیر آهنگین بیت، افزوده شود

۱	هم نظری، هم خبری، هم قمران را قمری	هم شکر اندر شکر اندر شکر اندر شکری
۲	ما را سری است با تو، که گر خلق روزگار	دشمن شوند و سر برود، هم بر آن سریم
۳	ای دریغا، ای دریغا، ای دریغ	کانچنان ماهی نهان شد زیر میغ
۴	ی جان جان جان ما، ما نامدیم از بهر نان	برجه، گدارویی مکن، در بزم سلطان ساقیا
۵	آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست	عالمی دیگر نباید ساخت وز نو آدمی
۶	گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق من	از خاک بیشتر نه که از خاک کمتریم

سجع :

آوردن کلماتی در پایان جمله های نثر که در وزن یا حرف یا هر دو (وزن و حرف آخر) با هم یکسان باشد

مثال : الهی اگر بهشت چون چشم و چراغ است بی دیدار تو درد و داغ است

سجع در کلامی دیده می شود که حداقل دو جمله باشد؛ این آرایه ها باید در پایان دو جمله بیاید تا سجع ایجاد شود. سجع در نثر، مثل قافیه در شعر است. سجع بیشتر در نثر به کار می رود، اما در شعر نیز نمونه هایی از آن را می توان یافت. سجع در شعر برخلاف نثر، همواره در پایان جمله نمی آید امروزه سجع در شعر را «قافیه میانی یا درونی» می نامند.

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می رود
من ز سلام گرم او، آب شدم ز شرم او وز سخنان نرم او، آب شوند سنگ ها

انواع سجع

سجع متوازن. سجعی است که در آن کلمات سجع تنها از نظر وزن یکسان هستند
مُلک بی دین، باطل است و دین بی ملک، ضایع
طالب علم عزیز است و طالب مال ذلیل.
ما به او محتاج بودیم ، او به ما مشتاق بود.

سجع مطّرف:

سجعی است که در آن کلمات سجع، تنها از نظر حرف آخر یکسان باشند. (تعداد هجاهای آن یکسان نباشد)
ابر آزارند و بر کس نمی بارند . چشمه آفتاب اند و بر کس نمی تابند.
محبت را غایت نیست از بهر آنکه محبوب را نهایت نیست.
هر نفسی که فرومی رود، مُمدّ حیات است و چون برمی آید، مُقَرَّح ذات
دوستی را که به عمری فرا چنگ آرند نشاید که به یک دم بیازارند

سجع متوازی: سجعی است که در آن کلمات سجع از نظر وزن و حرف آخر یکسان باشند.

باران رحمت بی حسابش، همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش، همه جا کشیده
فراش باد صبا را گفته که فرش زمردین بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده که بنات نبات در مهد زمین پیرورد.
منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت
همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال.

وزن و حروف آخر یکی	=	سجع متوازی
وزن یکی و حروف آخر مختلف	=	سجع متوازن
وزن مختلف و حروف آخر یکی	=	سجع مطّرف

قبایل	شمایل
نقّاد	مواّج
شکار	دار

موازنه : تقابل سجع های متوازن (یکسانی کلمه های دو مصراع یا دو جمله در وزن) یا انواع سجع در برابر هم است .

زگرز	تو	خورشید	گریان	شود
ز تیغ	تو	بهرام	بریان	شود

۱	این لطایف کز لب لعل تو من گفتم که گفت ؟	وین تطاول کز سر زلف تو من دیدم که دید؟
۲	غلام نرگس مست تو تاجدارانند	خراب باده لعل تو هوشیارانند
۳	زبانش توان ستایش نداشت	روانش گمان نیایش نداشت.
۴	دل به امید روی او همدم جان نمی شود	جان به هوای کوی او خدمت تن نمی کند.
۵	گر عزم جفا داری، سر در رخت اندازم	ور راه وفا گیری، جان در قدمت ریزم

توصیه: موازنه ای است که، همه سجع های آن متوازی باشد.

کلمات مصرععی با مصراع دیگر یا جمله ای با جمله ی دیگر، در وزن و حروف پایانی یکسان باشد

(غیر از واژگان تکراری بقیه کلمات با هم سجع متوازی دارند .)

مرگ بی مرگی بود ما را حلال برگ بی برگی بود ما را نوال

مرگ	بی مرگی	بود	ما را	نوال
برگ	بی برگی	بود	ما را	حلال

۱	ای منور به تو نجوم جلال	وی مقرر به تو رسوم کمال
۲	دانه باشی مرغکانت برچند	غنچه باشی کودکانت برکنند
۳	زبانش توان ستایش نداشت	روانش گمان نیایش نداشت
۴	برند از برای دلی بارها	کشند از برای گلی خاها